

پی آمد یک توطنه تاریخی

در مورد بحران های امنیتی در افغانستان و ماحول آن حرفها و دلایل زیادی ارائه شده است. بعضی از مبصرین اخیراً وضع موجود را ناشی از عقب ماندگی جامعه و ساختارهای مسلط قبیله ای آن میدانند. آنها وانمود میکنند که افغانستان هیچگاه دولت قوی مرکزی نداشته و باید آنها را بحال خودشان رها کرد که داخل ساختارهای قبیله ای و دور از تمدن امرار حیات نمایند. دسته دیگر، این بحرانها را نتیجه برخورد مردم بومی با اجنبی دانسته و آنرا دال بر روحیه آزادی خواهی و استقلال طلبی باشندگان این مرز و بوم در برابر مداخلات خارجی معرفی میدارند. یعنی گاهی عوامل داخلی عمده میشود و زمانی هم جای پای مقصرین خارجی شناسایی شده و عامل خارجی من حیث عامل اصلی درجه بندی میشود. همینطور عندی المناسبت به خصلت جیواستراتیژیک افغانستان اشاره میشود. اما ندرتاً این خصلت با در نظر داشت قوای متنفذه کنونی در منطقه و جهان بررسی میگردد.

طبیعی است که رشد و تکامل هر پدیده، وابسته از عوامل داخلی و خارجی بوده و هیچگاه نمیتوان پدیده بی را بدون در نظر داشت یکی از این دو عامل به بررسی گرفت. اینکه کدام عامل در کدام مقطع زمان بارزتر و حتی سرنوشت ساز بوده است، تاریخ رشد و تکامل همان پدیده، حقیقت را بازگو مینماید. در مورد افغانستان، متأسفانه چنین شیوه تحقیق کمتر بکار گرفته میشود.

اینکه امروز افغانستان بخاطر تحمیل سیاست رکود سلطنت و متعاقباً بالاثر دستخوش شدن به جنگهای تحمیلی سه دهه ای اخیر در صف آخرین کشورهای رو به انکشاف قرار دارد، دال بر آن نیست که افغانها فطرتاً مخالف پیشرفت اجتماعی و تمدن اند. خصوصیات جامعه افغانستان را نمی توان از ورای عمل کرد اجیران جنگی و سردسته های آنها مورد ارزیابی قرارداد. گروه پرستی، قوم گرایی و از دست دادن وجدان بخاطر ثروت و قدرت هیچگاه خصلت افغانی نبوده است. افغانستان مهد دوره های تمدنی بزرگ بوده و آنهایی که فطرت افغانها را مورد سوال قرار میدهند، خودشان از نقش مردم این سرزمین در ایجاد گنجینه ای مدنی جهان آگاهی ندارند. و یا صرفاً به دشمنان تاریخی مردم ما گوش داده اند و معلومات شان از زراد خانه های آنها نشأت میکند.

اینکه درین هشت سال گذشته، جامعه ای جهانی با صرف هزینه های فراوان و همکاری تعلیم یافته های برگشته از اروپا و امریکا، نتوانستند گام استوار در راه تأمین امنیت و رشد اقتصاد ملی افغانستان برداشته و کلید حل معضلات موجود را دریابند، قابل تعجب نیست. زیرا شرط آباد کردن وطن، روحیه ای وطندوستی، صداقت، وجدان کاری و از خود گذری زمامدار و مسئولین امور را می طلبد.

پس از اعتراضات پیهم مردم افغانستان و جامعه ای جهانی اکنون شنیده میشود که گویا سو استفاده جویان، در حکومت جدید راه نه خواهند داشت. این هم از همان حرفهایی است که مدتی در قالب شعار باقی مانده و مانند تقلب آراء در انتخابات به باد فراموشی سپرده میشود. درین رابطه مردم ما به این گفته ای حضرت حافظ شیراز از جان و دل باور دارند:

"گوهر پاک بود تا که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و کلوخ لؤلؤ و مرجان نشود"

جامعه ای جهانی و شماری از منورین به ناکامی های شان اعتراف مینمایند، اما بخاطر اجبارهای معلوم الحال نمی توانند به رشوت ستانی های که خود شان مسبب ترویج آن شده اند و همینطور به موانعات بازدارنده که از تاریخ و موقعیت جغرافیائی این کشور نشأت مینماید، اشاره نمایند. زیرا تقصیر تاریخی استعمار انگلیس برجسته میشود. این موانعات کدامها اند؟؟ بهتر است درین نیشته اندکی روی آن مکث کرد و ناگفته شده ها را، گفت:

همه میدانیم که "موقعیت جغرافیائی افغانستان خصلت خاص جیوپولیتیک و جیواستراتیژیک به این سرزمین داده است. همین خصایل در سمت دهی مسیر تاریخ و چگونگی حوادث اجتماعی و سیاسی آن تأثیر مهم داشته و حتی اغلب اوقات تعیین کننده نیز بوده است. این کشور طی سده های قدیم و وسطی نه تنها نقطه ای تلاقی تجارت آسیا بلکه گذرگاه مهاجمین و استیلاگران نیز بوده و در جریان قرون جدیده معروض کشاکش استعمارگران رقیب قرار گرفت. بارها، ساختار دولتی، اقتصاد و فرهنگ این سرزمین بالاثر تهاجمات تخریب گردیده و کشور در گرداب تضاد های داخلی گیر مانده است"^۱

بخاطر درک بهتر معضله، لازم است باز هم کمی به عقب نگاه کرد و بروز واقعیت های چرخشی را مختصراً بر شمرد: در سال ۱۶۰۸ کشتی های انگلیسی بسواحل هند رسیدند و از جانب «جهانگیر»، شاه مغلی هند، امتیازات تجارتي را بدست آوردند^۲ آنها پس از افتتاح «کمپنی هند شرقی» برای یک قرن بطور بلامنازع انحصار تجارت هند را در دست داشتند. پس از انقراض دولت مغلی هند و شکست مرته، انگلیسها توانستند تا از جنوب و شرق هند بطرف مرکز و شمال آنکشور پیش بیایند.

بعد از آنکه سلطنت سدوزایی بالآخر رقابتهای داخلی شهزادگان پارچه پارچه شد، انگلیسها فرصت یافتند تا از اختلافات آنها و اختلاف سدوزایی ها و محمد زایی ها نیز استفاده کرده ، سکهها را تقویه کنند. پس از آن هردوی آنها را از شمال هند بیرون رانده و خود بجای آنها نشستندⁱⁱⁱ. آنها قدمه به قدمه نیم قاره هند را تسخیر و خود را با افغانستان همسرحد ساختند.

در شمال افغانستان قدرت استعماری دیگری در حال پیدایش و نزدیک شدن به سرحدات افغانستان بود. روسها قادر شدند که در قرن ۱۸ به آسیای میانه پیشروی نمایند. این وقت است که آنها پلان حمله به هندوستان را از طریق افغانستان روی دست گرفتند ، ولی عبور از هندوکش برای آنها معضله ای بزرگ بود. بنابراین مشکل ، هرات در استراتژی جنگی شان اهمیت فراوان داشت. هرات نه تنها از نظر روسها بلکه در نزد استراتژیست های فرانسوی هم حایز اهمیت فوق العاده بود. آنها میگفتند که "سقوط هرات ناقوس مرگ هندوستان است". پس از آنکه فرانسوی ها طی زدو خورد های سالهای ۱۷۵۶-۱۷۶۳ شان در جنوب هند بمقایل انگلیسها شکست خوردند ، به فکر نفوذ در دولت از هم پاشیده ایران افتاده و میخواستند که به کمک آنکشور از طریق هرات بسوب هند تعرض نمایند.

پلانهای هر سه قدرت استعماری در رابطه به افغانستان ، تابع چگونگی مناسبات فی مابین خود شان در سطح اروپا نیز بود. هروقتی که مناسبات روسها و انگلیسها با جرمنی و یا فرانسه تیره میشد ، زودتر روی تعیین ساحه ای نفوذ شان درین منطقه ای آسیا به موافقه میرسیدند.

با هم سرحد شدن قدرتهای اروپایی روس و انگلیس به کشور ما چنانکه رودیارد کیپلینگ تعریف کرد این کشور در بازی بزرگ گیر شد. سرالفریدلایل وزیر خارجه ای هند برتانوی موقعیت آسیب پذیر افغانستان را طی شعری به لسان انگلیسی بیان کرده است که ترجمه ای مطلع آن چنین میباشد :

افغان چودانه بین دوسنگ است ز آسیا کاخر در آن میانه شود همچو توتیا^{iv}

امیر شیر علی خان به جواب یک نامه ای تهدید آمیز لارڈ لیتن و ایسرای هند که افغانستان به دانه ای گندم در بین آسیایی از دو قدرت استعماری روس و انگلیس مقایسه کرده بود ، چنین گفت : " افغانستان دانه ای گندم نه بلکه شاهین ترازو است که اگر به یک پله میلان کند ، پله ای دیگر را به هوا میپرانند"^v.

انگلیسها پس از شکست شان در جنگ دوم افغان و انگلیس، مفکوره اشغال مستقیم افغانستان را کنار گذاشته و در موافقه با رقبای روسی شان به موجودیت یک دولت حایل اما وابسته بخود شان در افغانستان تن در دادند. آنها از قرار گرفتن امیر عبدالرحمن خان در رأس چنین یک دولت حمایت کرده و پلانهای شوم ستراتیژیک شان را از طریق بستن قراردادهای با امیر ، گام به گام عملی کردند. تحقق این پلانها با پیدایش بحرانهای متعاقب آن و حتی بحران وخیم کنونی در افغانستان و ماحول آن نقش مستقیم دارد. همین پلانها را میتوان علت العلل تمام بحرانات قرن گذشته و امروز دانست.

یکی از قرارداد های شومی که انگلیسها بر امیر عبدالرحمن تحمیل کردند ، جدا ساختن بخشهای وسیع از سرزمین ما در شرق و جنوب کشور بوسیله ای خط نام نهاد «دیورند» میباشد . استعمارگران انگلیسی با تحمیل فشار ، امیر را بتاريخ ۱۳ نوامبر ۱۸۹۳ به امضاء این تعهد وادار نمودند. بر طبق این قرارداد امیر عبدالرحمن خان از قلمرو های افغانستان واقع صوات ، باجور ، چترال ، وزیرستان و چمن منصرف شد . مناطق مذکور زیر نام قبایل آزاد از کاروان پیشرفت جهان به دور نگهداشته شده و منحصی آله ای فشار عندالمناسبت در مناسبات افغانستان و پاکستان مورد استفاده افزاری قرار گرفتند.

با تحمیل مرز دیورند ، افغانها نه تنها بخشی از سرزمین و مردم خود را از دست دادند ، بلکه راه مواصلاتی آنها با جهان نیز در اختیار و کنترل هند برتانوی و جای نشین آن یعنی دولت پاکستان قرار گرفت .

اما افغانها هیچگاه خط مذکور را منحصی سرحد دو کشور نپذیرفتند که این حالت همیشه موجب تشنج در روابط آنها با دولت پاکستان بوده است . پاکستان هم در مقاطع مختلف نه تنها به مسدود ساختن راه ترانزیت افغانها به بندر کراچی متوسل شد ، بلکه با استفاده از فضای جنگ سرد کوشید تا از فرصت های مساعد به نفع خود و بخاطر تعجیر و تخریب افغانستان استفاده نماید.

پاکستان یک کشور نوظهور در نقشه ای دنیا بوده و مانند اسرائیل دومین کشور در جهان است که صرفا بر پایه اعتقاد به یک مذهب از جانب انگلیسها ، تأسیس شده است.

انگلیسها در وقت تقسیم نیم قاره هند یک ریفراندوم جعلی را سازمان داده و در جریان انتخابات ، احساسات مذهبی مسلمانان و هندوها را تحریک کردند. آنها در اوج احساسات مذهبی هر دو گروه ، نیم قاره را اینطور تقسیم نمودند که: " بر یک صندوق رأی گیری قرآن مجید و بر صندوق دیگر رأی گیری کتاب مذهبی هندوها را گذاشتند . هرکسی که رأی میداد برایش گفته میشد کدام را قبول داری ؟ چون پشتونها مسلمان هستند ضرور رأی خود را به قرآن میدادند . با این هم فی صد چهل و نه نفر پشتون هیچ رأی ندادند"^{vi}.

دولت شاهی افغانستان بالآخر اعتراضات « جنبش دوره هفتم شورا » در داخل و فشار پشتونها و بلوچها از خارج ، به طرح مسئله در جلسات شورای ملی موافقه کرد . شورای ملی افغانستان طی تصویب مورخ ۲۶ ماه جولائی ۱۹۴۹

خود، معاهده دیورند را منسوخ اعلان کرد. چنین موضعگیری قاطع و استقامت دهنده، دولت پاکستان را به هراس انداخته و از همان آوان به مخاصمت علیه دولت و مردم افغانستان برخاست.

طوریکه قبلاً اشاره شد، دولت پاکستان بر مبنای یک تکامل طبیعی و تاریخی بمیان نیامده است. بناءً دولتمداران آن همیشه مجبور بوده اند، تا بخاطر حفظ پایه های قدرت شان از سیاست دشمن سازی و دشمن تراشی علیه همسایگان شان کار بگیرند. با این وسیله آنها میکوشند تا ذهنیت عامه ای مردم را از توجه به حرکات آزادی خواهی منحرف ساخته و بسوب «دشمن خارجی» معطوف سازند. همینطور بخاطر بقای این کشور، انگلیسها از همان روز های اول، مهره های دلخواه خود را به قدرت رسانیده و قوای عسکری و استخباراتی آنها را تحت نظر مستقیم خود تربیه نمودند. بی جا نیست اگر بگویم که استخبارات نظامی پاکستان (آی.اس.آی) خلف الصدق استخبارات انگلیس میباشد. با ختم جنگ جهانی دوم که سیستم چند قطبی قدرت در جهان از هم پاشید و تنها در زیرپوشش دوایدولوزی، قطب های شرق و غرب بوجود آمده و مبتنی بر منافع هردو قطب، پیمان های نظامی مخالف هم بمیان آمدند. این پکت های دفاعی محدود به قاره های امریکا و اروپا باقی نمانده و در بسا مناطق جهان ریشه دوانید.

علی الرغم فشارها بخاطر پیوستن به پیمان های نظامی، افغانستان در ردیف کشور های بیطرف باقی ماند. زیرا موقعیت حساس جغرافیائی آن همین حکم را میکرد. ولی پاکستان بخاطر ضدیت با هند بیطرف و افغانستان غیر منسلک، علاوه بر آنکه عضو کامنولت بود، به پیمان سنتو هم شامل شده و امتیازات فراوان مالی و نظامی را از غرب بدست آورد. همینطور به کمک انگلیسها، دولت امریکا رادر موقفی قرارداد که از کمک هایش به افغانستان دست بردارد. در آنوقت دولتمداران معروف جهان غرب از دیدگاه پاکستانی ها به افغانستان نگاه کرده و سیاست جهان غرب را به حمایت از معاهده دیورند استوار ساخته بودند. از نظر آنها نفی «دیورند» تلاش ناموجه ای است که آب را به آسیاب شوروی ها می اندازد. به این ترتیب پاکستان توانست که به «منزاعه دیورند» پوشش آیدولوزیک داده و آنرا به ادامه ای تضاد های شرق و غرب منحیث یک معضله ای برنامه ریزی شده در سالهای جنگ سرد معرفی نماید.

در آن سالها، هر قدر که مناسبات افغانستان با شوروی آنوقت بهبود میآفت، اسلام آباد خود را مستحق کمک و حمایه ای بیشتر از غرب وانمود میکرد. تا آنکه قرارداد امنیتی سال ۱۹۵۹ میان ایالات متحده امریکا و پاکستان به امضاء رسید. بلااثر این قرارداد، افغانستان باز هم مجبور شد که بیشتر به جانب شوروی نزدیکتر شود. به این گونه، افغانستان باز هم در «بازی بزرگ» میان شرق و غرب قرار گرفت. قرار گرفتن درین بازی، انتخاب افغانها نبود ولی غیر ازین چاره دیگری وجود نداشتند. به عبارت دیگر این یکی از مقدرات جیوپولیتیکی بود.

وقتی که سردار محمد داؤد بسال ۱۹۷۳ از طریق کودتای نظامی به قدرت برگشت، و مجدداً صدای «پشتونستان» را بلند کرد^{vii}، استخبارات پاکستان به حد کافی در جامعه افغانی ریشه دوانیده بود. آنها افراد و چهره های معین را در سازمان های نو بنیاد «اسلامی» جابجا کرده و از آن طریق به تخریبات علیه نظام جدید متوسل شدند. آنها جوانانی زیادی را به ترک دیار شان تشویق مینمودند. تا در زیر نظارت و رهنمائی ای.اس.آی به جنگ علیه مادر وطن خود بسیج شوند. در زمان زمامداری رئیس جمهور داؤد خان، پنج هزار افغان جلاوطن در تحت نظر استخبارات پاکستان به فرا گرفتن عملیات تخریبی در کمپ «ورسک» آماده و جابجا شدند.

پس از سقوط خونین محمد داؤد خان و در پیش گرفتن سیاست های چپروانه و بخصوص عقد موافقتنامه همکاری نظامی میان نورمحمد ترکی و برژنف زمینه های خوبی برای پاکستان بوجود آمد تا پای اروپای غربی و امریکا را در مخالفت با دولت افغانستان بیش از پیش بکشاند.

خرابی اوضاع امنیتی که موجب خلای قدرت در افغانستان شد، عمدتاً از شیوه سرکوبگرانه ای خود رژیم منشاء گرفته و قسماً از مداخلات پنهانی اسلام آباد نشأت میآفت. ادامه ای این حالت بالاخره منتج به سرار بردن قطعات اردوی اتحاد شوروی به افغانستان شد. موجودیت «اردوی سرخ» در افغانستان برای اسلام آباد حیثیت تحفه ای آسمانی را داشت. به این ترتیب، اختلاف ارضی دو کشور که کرکتر دوجانبه داشت، وسعت غیر قابل انتظار پیدا کرده و در پوشش تضاد آیدولوزیک دو قطب پنهان شد. پاکستان بخاطر جلب همکاری کشور های مسلمان کلمه ای «جهاد» را بکار گرفت و کارشناسان کوتاه فکر غربی بر آن صحنه گذاشتند. همین کارشناسانی که امروز «جداسازی سیاست را از مذهب» (سکولاریزم) تبلیغ مینمایند، در آنوقت به سرحدات افغانستان در مناطق قبایلی سفر کرده، سیاسی شدن مذهب را دامن میزدند. آنها کوتاه فکرانی بودند که به سیاست های دفع الوقت متوسل شده و نمی دانستند که کشور های خود شان، چنانچه امروز می بینیم، روزی بهای مشی سبکسرانه ای آنها را خواهند پرداخت.

ایالات متحده امریکا که به ادامه ای سقوط شاه ایران، یک کشور مهم و متحد خود را در منطقه از دست داده بود، به دولت پاکستان اتکاء بیشتر نمود. تا خلای بمیان آمده را درین منطقه به کمک عربستان سعودی و پاکستان پر نماید. حتی جمی کارتر رئیس جمهور آنوقت امریکا که خود بر رعایت حقوق بشر تأکید میکرد، الزام ضیاءالحق را بخاطر اعدام ذوالفقار علی بوتوکنار گذاشته و تحریم اقتصادی و نظامی امریکا علیه پاکستان را نادیده گرفت. رژیم نظامی نه تنها براریکه ای قدرت باقی ماند، بلکه صلاحیت های آن وسیع و عمر آن طولانی ساخته شد.

کشور های غربی ، سرنوشت آتی افغانستان را به پاکستان واگذار شده و باب هر نوع مذاکره و مصالحه رامیان دولت و مخالفین آن مسدود نمودند.^{viii} پاکستان همین فرصت را مساعد یافته و چنان ضربات خورد کننده برافغانها وارد کرد که در آینده هیچگاهی صدای اعتراض علیه خط منحوس « دورند» را بلند نتوانند. قطعات شوروی بالاثر تغییرات در داخل آنکشور و مطابق موافقتنامه ای ژینو، افغانستان را ترک کردند .

بعد از عودت آنها دولت افغانستان در اتکاء به نیروی خود برای مدت بیش از سه سال دیگر پابرجا ماند . اما تجاوزات از جانب پاکستان و حامیان آن قطع نشد. آنها پس از شکست در جنگ جلال آباد ، کودتاه شهنواز تتی را سازمان داند که آن هم به ناکامی انجامید.

پاکستان قبلاً برای جلوگیری از صلح و ایجاد نفاق دائمی میان افغانها ، تنظیم های هفتگانه را بوجود آورده بود. هدف پاکستانی ها این بود که اگر یکی از تنظیم ها حاضر به مصالحه با دولت کابل شده و یا با آن ببیند ، تنظیم های متباقی را به مقابل همان تنظیم سوق دهند. یا اینکه در صورت احراز قدرت ، با شوراندن اختلافات آنها ، جنگ داخلی را در داخل افغانستان سازمان دهد .

پس از اخذ استعفاء داکتر نجیب الله از جانب نماینده سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۲ ، جهانیان دیدند که چگونه ، اسلام آباد جنگ بین التنظيمی را در افغانستان سازمان داده ، شهر کابل را ویران و نهاد های مدنی افغانستان را منحل ساخت . نواز شریف صدراعظم آن وقت پاکستان در برابر پارلمان آنکشور گفت : "ما در افغانستان به هدف بزرگ ما نایل شدم و آن عبارت از منحل کردن قوای مسلح افغانستان بود".

پاکستان نه تنها به کمک عمال خود ، تمدن معاصر افغانستان را از بین برد ، بلکه با دزدی و چپاول اثر عتیقه و باستانی تلاش کرد تا نام و نشان افغانها را در تاریخ نیز نابود سازد . پس از آن همه جنایات ، مرحله ای دوم تخریب کاری پاکستانیها بوسیله ای طالبان در افغانستان براه افتاد . این گروه تمدن ستیز ، نیت خصمانه ای اسلام آباد را به پایه ای تکمیل رسانیده و کوشیدند تا با ستیزه جوئی علیه حقوق و آزادی های بشری ، افغانهای با معرفت را از کشور شان فرار بدهند . بت های بامیان را که عقبگرا ترین عقبگراها در طول تاریخ به فکر تخریب آن نشده بودند ، طالبان وابسته به دشمنان مدنیت افغانستان باکمال مباحات آن را منهدم کردند.

در سالهای تسلط طالبان ، افراد و گروه های تروریستی از کشور های مختلف جهان مانند چین ، اندونیزی و شماری ازکشور های عربی در افغانستان لانه کردند. با جابجا شدن آنها در آنجا ، اعتراضی از جانب ایالات متحده امریکا و اروپا شنیده نمی شد . زیرا آنها روزگاری در راستای سیاست غرب ، به زیر نام جهاد و بخاطر از پاه درآوردن دولت مورد حمایت اتحاد شوروی آنوقت در افغانستان ، خدمات ارزنده را انجام داده بودند. پس از آنکه کشتی نظامی امریکا بنام « کنت کول» در آبهای ساحلی یمن مورد حمله افراد مربوط به همین گروهها قرار گرفت ، جهان غرب مترصد اوضاع شده و هنوزسیاستی در زمینه اتخاذ نکرده بودند که حملات تکان دهنده تروریستی در داخل امریکا خسارت غیر قابل تصور را بوجود آورد.

در مورد اهمیت موقعیت جغرافیایی افغانستان ، تعاریف و مشخصات زیادی ارائه شده که از آن میان داکتر اقبال لاهوری ، این کشور را بمثابة قلب آسیا تعریف کرده و در قالب یک رباعی مشهور خود میگوید که از شگوفایی این سرزمین ، آسیا هم شگوفان شده و برعکس ، فساد او باعث فساد آسیا میشود . داکتر اقبال در آن وقت تصور نکرده بود که افغانستان میتواند چنین نقش را در سطح جهان هم داشته باشد. فساد ناشی از تسلط طالبان وابسته به اسلام آباد و القاعده ، توجه جهان را به افغانستان معطوف ساخت . جهان بخود آمد و اتحاد وسیع جهانی در زیر پوشش ملل متحد عرض وجود کرد.

پس از حملات هوایی قوای امریکا ، سازمانهای طالبان و القاعده به مبداء تولد خود برگشتند. طوریکه قبلاً مرور شد، استفاده از مذهب بخاطر مقابله با مخالفان داخلی و خارجی دست پخت استعمارگران انگلیس و متعاقباً " وارث بلافصل آن یعنی پاکستان است. در سه دهه ای اخیر، پاکستان گروههای مختلف و بوقلمون را در قلمرو خود ایجاد ، تربیه و تجهیز نموده و بخاطر دهشت افگنی به افغانستان گسیل کرد. این مطلب آنقدر به جهانیان روشن است که مقامات مسئول امریکایی و مؤسسات استقامت دهنده سیاست آنکشور هم اخیراً" به آن اعتراف مینمایند.

مرکز تحقیقات فکری ایالات متحده امریکا بنام « راند» در آخرین مطالعات خود که از جانب اسوشیتید پرس بتاريخ نهم جون ۲۰۰۸ در سراسرجهان پخش شد ، مینگارد : " تمام حرکات شورشیان از سال ۱۹۷۹ به این سو در افغانستان ، ناشی از موجودیت پناهگاه امن برای شورشیان در کشور همسایه ای پاکستان بوده است و شورش های جدید نیز تفاوت چندانی با گذشته ندارد".^{ix}

نه تنها این شورشها با گذشته ای سی سال قبل آن فرق ندارد ، بلکه با آشوب های که علیه دولت امانی (نود سال قبل) ازجانب انگلیسها سازمان دهی شده بود، نیز از نظر مرام و اهداف ستراتیژیک آن مشابهت کامل دارند. بناء" به وضاحت کامل میتوان به این نتیجه رسید که یک توطئه تاریخی در کار بوده و پی آمد آن هنوز هم امروزموجب جدالها میشود.

سوال درین است که بخاطر رهایی از پیامد این توطئه ای تاریخی چه میتوان کرد؟ آیا مانند که درین هشت سال جامعه ای جهانی از توجه به علت اصلی این پدیده طفره رفته و به مظاهر آن خود را مصرف ساخته است، عمل شود؟ و یا توطئه ای مورد بحث ریشه یابی شده و مسقط الرأس این توطئه ای تاریخی برای همیشه تطهیر شود.

سرکوب چند دهشت افکن معنی ختم دهشت افگنی را نمی دهد. باید مبداء پیدایش و مرکز پرورش دهشت افگنی در آنسوی «خط دیورند» خنثی ساخته شود و نگذارند که سرو کله ای دهشت افگان جدید در آن مناطق ظهور نمایند. طوریکه اخبار روزمره نشان میدهد، پاکستان در وعده های خود مبنی بر ختم دهشت افگان در آن مناطق صادق نیست و یا اینکه بخاطر دوگانه بودن قدرت در پاکستان، زعامت دولتی آنکشور علی الرغم تعهداتش به جامعه ای بین المللی، چنین توانمندی را ندارد. اما بخاطر گرفتن پول به دادن تعهد دروغین متوسل میشود.

جامعه ای جهانی همانطوریکه در زیر چتر ملل متحد، بخاطر مبارزه علیه تروریسم به افغانستان لشکرکشی نمود، در مناطق جنگ افروز پاکستان نیز باید وارد عمل شود. اگر واقعا "همین مبارزه اولیت دارد و همین انگیزه، آنها را به این منطقه ای جهان کشانیده است، پس باید دنبال هدف اعلام شده خود حرکت کرده و مطابق قوانین بین المللی، متجاوز را الی مبداء تجاوز تعقیب نمایند. دادن پول و عطایا به زمامداران فرصت طلب و نظامیان استفاده جوی پاکستانی، موجب تقویت دهشت افگان شده و بر قدرت احزاب حامی تندروان می افزاید.

از متن استراتژی اعلام شده رئیس جمهور اواما در بخش پاکستان چنین معلوم میشود که ایالات متحده امریکا، دیگر چک سفید به اسلام آباد نداده و زمامداران پاکستان در راستای مبارزه صادقانه ای شان بر علیه تروریسم موفق به دریافت پاداش خواهند شد. همچو یک مبارزه برای زمامداران پاکستانی مقدر نیست. زیرا چنین عملکرد موجب سقوط آنها از قدرت بوسیله ای گروههای تندرو میشود. آنها مجبور اند که همیشه در یک معامله گری با ای.اس.ای. و احزاب حامی تندروان خود را بر اریکه ای قدرت نگهدارند.

انتشار احصائیه ها نشان میدهد که قریب هفتاد فیصد باشندگان پاکستان در جهت حمایه از گروههای تندرو و دهشت افکن قرار دارند. این واقعیتی است که برخی از کارشناسان غربی را به تشویش انداخته است. زیرا بیم آن میرود که گروههای مذکور باتعمیل فشار، قدرت دولتی را مستقیما در دست گرفته و اختیار نظارت بر سلاحهای اتمی پاکستان در دست تندروان بی وطن قرار گیرد.

در فرجام بی جهت نخواهد بود تا پس از این همه یاد دهانی ها از سوابق و علت العلل بحران امروزی، توجه خوانندگان عزیز مجددا" به انتخاب عنوان این مقال جلب شود.

شاید ایشان با نگارنده موافقت نمایند که مردم ما قربانی یک توطئه تاریخی شده اند و حتی پیامد خطرات ناشی از آن، امروز تمام منطقه و جهان را تهدید مینماید. ختم

- میر عنایت الله سادات، افغانستان سرزمین حماسه و فاجعه، سال ۱۹۹۸ شهر بن - جرمنی صفحه ۳۰ⁱ

- ابراهیم عطائی، د پشتونستان مسئله، ۱۹۶۹ شهر کابل صفحه ۸۹ⁱⁱ

- ابراهیم عطائی، همانجا صفحات ۸۵-۸۶ⁱⁱⁱ

- امیر عبدالرحمن خان، تاج التواریخ؛ بمبئی جلد اول، صفحه ۱۱۸^{iv}

- میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، کابل، ۱۹۶۵ صفحه ۶۰۲^v

- عبدالروف بینوا، نظری به پشتونستان، دکابل کالنی، کابل، ۱۹۵۱ صفحات ۳۲۹ - ۳۳۰^{vi}

- "پاکستان یگانه کشوریست که با آن روی قضیه ای پشتونستان اختلاف سیاسی داریم و تا کنون به حل آن موفق نشده ایم".^{vii}

- دگروال یوسف (معاون ای.اس.ای.) در کتابش بنام "عسکر خاموش در عقب جهاد افغانستان" (انگلیسی) صفحات ۱۶-۸۷^{viii}

- این مرکز از جانب بخش دفاعی حکومت ایالات متحده امریکا تمویل شده و نام محقق راپور متذکره "سیت جونز" میباشد.^{ix}